

هو العليم

کیفیت حج نیابی (2)

سلسله دروس خارج فقہ - حج نیابتی - جلسہ 151

استاد

آیت اللہ حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس اللہ سرہ

أعوذُ بالله مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحبت در حج نیابتی بود و اینکه این حج از کجا تعلق می‌گیرد. مثلاً اگر شخصی حج بر ذمه‌اش باشد و از دنیا برود و عمداً یا سهواً نتواند آن حج را اتیان کند، آنچه که بر ذمه شخص هست عبارت است از نفس اتیان به اعمال مخصوصه، استطاعت جنبه مقدمی دارد، یعنی از مقدمات وجود است و تحصیل مقدمه وجودیه، بر عهده خود مکلف است که بای‌نحوکان این مقدمه را تحصیل کند.

تعلق امر به نفس تکالیف نه مقدمه

امر به نفس مقدمه تعلق نمی‌گیرد بلکه به نفس تکالیف تعلق می‌گیرد. تحصیل مقدمه وجودیه متعلق امر عقلی است. آنچه که برای صلاة واجب است، اتیان به اعمال مفروضه و اجزاء محدوده و متعین در موقع خاص و به شرایط خاصه است. اما امر به مقدمه وجودیه مثل تحصیل طهارت مائیه یا ترابیه، استقبال ثوب و مکان غیر غصبی و امثال ذلک تعلق نمی‌گیرد. عقل این مسئله را برای شخص الزامی می‌کند و کیفیتش هم بر عهده خود عقل است و در شرایط مختلف، حکم عقل هم مختلف می‌شود. اگر مولا امر به وجوب اطعام در لیلۃ الجمعہ کرد و تا لیلۃ الجمعہ یک هفته فاصله باشد، عقل حکم به تهیه مقدمات من یوم السبت ندارد بلکه می‌گوید که اگر خواستی از روز سه‌شنبه، چهارشنبه و پنج‌شنبه به‌دنبال تهیه مقدمات وجودیه و علل معدّه بروی، اشکالی ندارد. من باب مثال حکم عقل در روز دوشنبه قدری قوی‌تر می‌شود و حکم عقل در روز پنج‌شنبه، حکم بتی می‌شود. وقتی می‌بینیم کیفیت ورود و عدم ورود عقل نسبت به موارد مختلفه، اختلاف و تفاوت دارد و به تحقق شرایط و امور و مقارنات خارج از تکلیف [بستگی دارد] و به [خود تکلیف] تعلق ندارد. بنابراین تحصیل مقدمات وجودیه - در صورتی که مکلف به، از واجبات مطلق باشد، نه از واجبات مشروط - بر عهده خود انسان است.

چون همان‌طوری که قبلاً بحثش را متذکر شدیم، در واجب مطلق، حکم به نفس وجوب و موضوع تعلق می‌گیرد و تحصیل مقدمات بر عهده خود مکلف است، بر خلاف واجب مشروط که تحصیل مکلف به و حکم، بر عهده مکلف نیست بلکه تحقق شرایط خارجیه محقق تکلیف خواهند بود. بر خلاف آنچه مطرح است، صلاة واجب مطلق است نه واجب مشروط. فرض کنید یک ساعت تا مغرب فاصله است، صلاة مغرب از همین الآن برای انسان واجب است نه اینکه حکم وجوب صلاة مغرب بعداً می‌آید چون تفاوت می‌کند که آیا نماز از الآن واجب است ولی وقت وجودش یک ساعت دیگر است یا اصل تکلیف از یک ساعت دیگر می‌آید؛ لذا اگر قائل به وجوب مطلق در مورد صلاة باشید، نمی‌توانید الآن کاری انجام بدهید که از اول مغرب مغمی علیه شوید و دیگر تکلیفی نداشته باشید این جایز نیست. بر همین اساس همین مطالب را راجع به سایر مسائل مثل صوم و امثال ذلک عرض کردیم.

این مسئله بسیار مهمی است و مطلب در قضیه حج هم به همین کیفیت است، یعنی در مسئله حج خلافاً لما نُؤَلِّ و خلافاً لما عُرف و خلافاً لما فُهم، حج واجب مشروط نیست بلکه مثل نماز و روزه واجب مطلق است. همان‌طور که روزه واجب مطلق است و واجب مشروط نیست و صحت و امثال ذلک از مقدمات عقلیه این واجب هستند، مثل همه واجبات دیگر که مقدمات شرعی و عقلیه ممکن است داشته باشند حج هم واجب مطلق است و مقدمه عقلیه آن استطاعت است نه اینکه حج بر حصول استطاعت

متوقف است شرعاً بما هو مشروطٌ بهذه الشرطية.

در بلوغ، شرط برای تحقق تکلیف، وصول غلام یا بنت به سن بلوغ است. این مسئله هم به همین کیفیت است که در آنجا اگر غلام به سن پانزده و شانزده سالگی برسد به عنوان شرط برای تعلق تکلیف که خود آن واجب است، آن هم واجب می‌شود. بنابراین اگر شخصی بتواند زمان را نگه دارد و او در چهارده سالگی بماند، یعنی هیچ وقت بالغ نمی‌شود یا اینکه اگر شخصی پیدا شود که آثار بلوغ را نگه دارد، در اینجا کسی بالغ نمی‌شود البته این غیر ممکن است ولیکن از باب مثال می‌گویم، شرط برای تعلق تکلیف به عنوان شرط وجوب، وصول به سن بلوغ است.

در اینجا همان طوری که قبلاً خدمت رفقاً عرض شد، سن بلوغ به عنوان سن حصول مرتبه فعلیت عقلیه است و الاً بلوغ که به وزن و باسکول تعلق نمی‌گیرد؛ الاً آنچه‌هایی هستند که در بچگی صد و بیست کیلو وزنشان است، یعنی سه چهارتا بالغ را یک طرف باسکول و این یکی که ده سالش است را طرف دیگر باسکول [قرار دهند] باهم برابری می‌کنند. قد یک فندق هم عقل ندارد! عکسش را من دیدم که صد و بیست کیلو بیچاره وزنش بود، حالا آیا نماز برایش واجب است؟! چون وزنش نسبت به بالغ‌هایی که بعضی‌ها پنجاه کیلو هستند و نحیف هستند، این تقریباً سه تا پنجاه کیلو وزن دارد، پس باید به جای یک نماز مغرب، سه تا بخواند! نه بابا جان، نماز به این چیزها کار ندارد.

ما از همین جا این مسئله را استفاده می‌کنیم که مسئله بلوغ مربوط به عقل است و این قضیه به عقل تعلق می‌گیرد. قضیه‌ای که راجع به علامه حلی عرض کردیم،¹ چنین مطالبی در آنجا می‌آید! شما درباره این قضیه تا به حال فکر کرده‌اید که ائمه علیهم السلام که در سن نه سالگی یا یازده سالگی مثلاً امام هادی علیه السلام در سن یازده سالگی و در بعضی از روایات در ده سالگی هست که اینها به مرتبه امامت می‌رسیدند،² تکلیف به نماز در حالی که هنوز پانزده ساله‌شان نشده است، چطور است؟! یا از همه مهم‌تر در مورد خود امام زمان علیه السلام که در سن پنج سالگی بوده که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفتند،³ آیا امام زمان نعوذ بالله می‌فرمایند که بالغ نیستیم که نماز بخوانم؟! نماز را شیعیانم بخوانند و من ده، دوازده سال دیگر که پانزده سالم شد، می‌خوانم و فعلاً دوران استراحت را بگذرانم! آیا هیچ عقل سلیمی چنین حرفی را می‌پذیرد؟! شما نگاه کنید شرایط بلوغ که تفاوت نمی‌کند، برای همه یکی است؛ آنچه که در روایات است پانزده سال هست⁴ و یا در مورد دختران، چهارده سال هست⁵ چون تکلیف دختر در نه سالگی را قبول نداریم. البته آن تکلیف هم در مورد نماز و روزه است و برای احکام دیگر سن بالاتری لازم هست مثلاً در مورد تعلق حدود یا قصاص و امثال ذلک ما خیلی بالاتر از پانزده و شانزده سال را باید حساب کنیم، یعنی آن کسی که هنوز این مسائل برای او جا نیفتاده و اصلاً مسئله مرگ و حیات برای او معنا ندارد مثل نوجوان چهارده و پانزده ساله که خیلی راحت روی مین یا زیر تانک و توپ می‌رود آیا این مسئله ملاک برای ایمان و مقامات او می‌شود؟! بابا و

1 جهت اطلاع به درس 147 رجوع شود.

2 الارشاد، ج 2، ص 297. مناقب اهل بیت (علیهم السلام)، ص 206 با قدری اختلاف.

3 الارشاد، ج 2، ص 339.

4 الکافی، ج 7، کتاب الحدود، باب حد الغلام و الجارية و اللذین یجب علیهما الحد تماماً، ص 197، ح 1: «عن حمران قال: سألت أبا جعفر عليه السلام قلت له: متى يجب على الغلام أن يؤخذ بالحدود التامة و تقام عليه و يؤخذ بها فقال: «إذا خرج عنه اللبن و أدرک»، قلت: فإذ لك حد يعرف به فقال: «إذا احتلم أو بلغ خمس عشرة سنة أو أشعر أو أنبت قبل ذلك أقيمت عليه الحدود التامة و أخذت بها و أخذت له»، الحديث.»

5 تهذيب الأحكام، ج 2، كتاب الصلاة، ابواب الزيادات في هذا الجزء، باب 18، ص 380، ح 5:

«عن عمارة الساباطي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن الغلام متى تجب عليه الصلاة قال: «إذا أتى عليه ثلاث عشرة سنة فإن احتلم قبل ذلك فقد وجبت عليه الصلاة و جرى عليه القلم و الجارية مثل ذلك إن أتت لها ثلاث عشرة سنة أو حاضت قبل ذلك فقد وجبت عليها الصلاة و جرى عليها القلم»،»

ننه‌اش دارند بر سرشان می‌زنند اما این جوان راحت می‌خندد!

یک دفعه یکی از دوستان سابق - من هفت هشت سالم بود - آمده بود و برای پدرمان تعریف می‌کرد که برای او خبر آورده بودند که مغازه‌ات آتش گرفته است! تا گفتند که مغازه‌ات آتش گرفته، روی زمین افتاد و خون‌دماغ شد! عجب سالکی! حالا خون‌دماغش را بند آوردند و سرحال شد و گفت که بلند شویم برویم ببینیم چه شده است. مغازه‌اش هم مغازه پلاستیک [فروشی] بود. آنجا رفت تا نگاه کرد، دید پلاستیک‌ها مثل آب سرازیر شده است. دفعه دوم دوباره روی زمین افتاد! دوباره او را سر حال آوردند و گفتند که حالا عیبی ندارد! بچه‌ای داشت که تقریباً هفت، هشت و یا ده ساله بود، این بچه به مغازه نگاه می‌کرد و می‌دید که آتش بالا می‌رود، کف می‌زد، دست می‌زد و می‌خندید! بابایش روی زمین دراز کشیده بود و از دماغش خون می‌آمد و آن بچه خوشحالی می‌کرد و می‌گفت: «آخ جان! نگاه کن، ببین!» حالا اگر این بچه را ببرند وسط تانک بگذارند از زندگی چه می‌فهمد؟! از مرگ چه می‌فهمد؟! و فیه تأمل! جای تأمل است! درست شد؟! چه می‌فهمد؟! یک آدم سی و پنج‌ساله، یک آدم چهل‌ساله که سه‌تا بچه دارد و تعلق دارد، زندگی را فهمیده است، اگر او برود، حالا باید روی او حساب و توجه شود که قضیه چیست. علی‌کل‌حال دیگر خیلی به بیراهه نزنیم که دیگر همین مقدار زیادی است!

حالا امام علیه السلام در سن ده‌سالگی، یازده‌سالگی به چه مرتبه‌ای از بلوغ عقلی رسیده است و آیا تکلیف مترتب بر این است یا اینکه حتماً باید پانزده سالش تمام شود و آن حالت بلوغ که در همه افراد هست، برای او هم پیدا شود. نه‌خیر، اینجا مسئله، مسئله عقل است. عقل که چه عرض کنیم، [اصلاً] امام در چنین سنی خودش مفیض عقل شده است و در مجرای افاضه عقل قرار گرفته است! آن وقت چطور ممکن است ما بگوییم که تکلیف به او متعلق نیست. اصلاً تکلیف نسبت به امام در چنین وضعیتی، قبل از این تعلق گرفته است.

مطلب در مسئله امامت اصلاً تکلیف نیست، مطلب دیگری است و در یک افق و فضای دیگری است؛ از یک دید و بصیرت دیگری تکلیف را متناسب با فضای خودش، نه متناسب با فضای ما انجام می‌دهد. وقتی که نماز ظهر می‌شود چه تکلیفی احساس می‌کنیم؟! می‌گوییم: «دوباره موقع ظهر شد و باید وضو بگیریم! ای ددم وای! اگر خورشید یک ساعت دیرتر می‌آمد دستش را می‌بوسیدیم! آخر حالا موقع زوال است؟! یک ساعت دیرتر بیا، بابا کار داریم، زندگی داریم!» یا مثلاً «چه می‌شد که خداوند این ظهر را از ما برمی‌داشت و به جایش شب نماز می‌خواندیم یا صبح خسته هستیم بگیریم بخوابیم!» ما همین هستیم! حالا قضیه کم و زیاد دارد!

آیا برای امام یا برای پیامبر هم ارتباط با مسئله تکلیف و مسئله حضور وقت، یک چنین حالاتی است؟! آن «أرحنی یا بلال»¹ که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید، حکایت از چه وضعیتی، موقعیتی و فضایی برای رسول الله دارد؟! می‌فرماید: «أرحنی یا بلال»، یعنی خسته شدم از بس که با کثرات و مظاهر اطلاع پیدا کردم و آن تعلق تامه من به ذات، ناقص شده است و من دوباره باید به مرتبه ذات برگردم و رجوع کنم گرچه این مظاهر همه مظاهر اوست و مظاهر در بقاست ولی با مظاهری که ما با آن ارتباط داریم، خیلی فرق می‌کند چون نسبت به ما نه بقائی هست و نه هیچ، کشک است! اصلاً به فهمان نمی‌رسد. حالا با اینکه اوست ولی به همین مقدار هم «إِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي؛ وَ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً»² با این ارتباط با مظاهر و تعلقات، می‌فرماید: «أرحنی یا بلال».

¹ بحار الأنوار، ج 79، ص 193:

«قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: "جعلت قرّة عيني في الصلاة و كان يقول أرحنا يا بلال"».

² الله شناسی، ج 1، ص 221، تعلیقه 1:

«شرح منازل السائرين، ملاً عبد الرزاق کاشانی، انتشارات بیدار، ص 105: "و لهذا قال [رسول الله] صلى الله عليه وآله و آله و سلم: إِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي؛ وَ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً"» و در تعلیقه آورده است:

آیا پیغمبر چنین تکلیفی می‌فهمد که واجب شده است و باید بخوانیم، چه می‌شود؟! یا اصلاً آن مرتبه دیگری از تکلیف را می‌داند که اگر هم تکلیف به وجوب، برداشته شود پیغمبر باز همین «أرحنی یا بلال» را می‌فرماید. مگر تکلیف به صلاة لیل برداشته نشود؟! یک وقت صلاة لیل واجب بود، همه افراد می‌خواندند اما بعد برداشته شد ولی برای پیغمبر ماند.¹

از چیزهایی که برای پیغمبر واجب بود صلاة لیل بود، این وجوبی که برای پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ماند، وجود و عدمش فرقی نمی‌کند، یکی است، در ارتباط با ما و فهم و خطاب با ما است که تعبیر به وجوب در صلاة لیل برای رسول الله هست ولی برای خود رسول الله تفاوت ندارد، چه برداشته شود چه گذاشته شود، یک توجه است نه دو توجه. مثل بهائی‌ها که یک‌دفعه آمدند و در یک برهه حضرت نقطه اولی اصلاً کل تکالیف را برداشتند دین جدید هم که نیامده و دوران بزنبوکوب است! در آن دوران خیلی به بهائی‌ها خوش گذشت، اگر بدانید، ای کاش ما هم آنجا بودیم!! فَأَفُورٌ فُورًا عَظِيمًا!! دوران تفاوت بین دو شریعت، شریعت محمدیه که نقض شده بود و شریعت جدید نقطه اولی نیامده بود. آن کسانی که کتاب‌های بهائی‌ها و بابی‌ها را خوانده‌اند بروند ببینند که چه اوضاعی بود! خلاصه به همه خوش گذشت! حالا اگر همین امشب بگویند که خدا تا یک هفته دیگر نمازها را برمی‌دارد این خدایی که تابه‌حال تکلیف به وجوب کرده است می‌گوید که از امشب که شب چهارشنبه است، به مناسبت عید غدیر و برکت عید غدیر می‌خواهیم عیدی بدهیم و یک هفته نماز ندارید، هر چه هست سر جایش است ولی این یک قلم جنس را ما برمی‌داریم! مگر دست خدا نیست؟! چه حالی پیدا می‌کنیم؟! به‌به! خدا کند همه‌اش عید غدیر باشد! [کاش] هر ماه یک عید غدیر داشته باشیم! دم خدا گرم! چه شده است؟! یک هفته نماز برداشته شده است!

اگر ما در وضعیتی بودیم و وقتی که نماز برداشته شد یک‌دفعه احم‌هایمان در هم رفت که ای داد بیداد! ای خدا! اگر می‌خواهی عیدی بدهی چرا این جور می‌دهی؟! یک چیز دیگر بده، چرا نماز را برمی‌داری؟! چرا باید این حال از بین برود؟! چرا منة علی‌العباد باید این‌طوری و به این نحو و به این قسم باشد؟! اگر دیدید حال قبض برای‌تان پیدا شد، تعجب پیدا شد، به‌جای اینکه خوشحال شوید، ناراحت

”حسین بن سعید در کتاب زهد، باب توبه، ص 73 از حضرت امام ابو‌عبدالله جعفر الصادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «... وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ.» و ترمذی در کتاب تفسیر، باب 48، ج 5، ص 283 از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کرده است که فرمود: «إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً.» و ابن ماجه در کتاب الادب، باب الاستغفار، ج 2، ص 1254 تخریج حدیث نموده است که: «إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً.»

و بخاری در کتاب الدعوات، ج 8، ص 83 تخریج کرده است که: «وَ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ - خ فِي الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً.» ایضاً احمد در مسند ج 2، ص 282 روایت نموده است. و مسلم در کتاب الذکر، باب الاستغفار، ج 4، ص 2075 تخریج کرده است که: «إِنَّهُ لِيُغَانُ عَلَيَّ قَلْبِي؛ وَ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ مِائَةً مَرَّةً.»

و در مرصاد العباد ص 257 گوید: چنانکه خواجه علیه الصلوة در کمال مقام محبوبی و دولت لیغفور لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ، هنوز توبه را کار می‌فرمود و می‌گفت: «إِنَّهُ لِيُغَانُ عَلَيَّ قَلْبِي؛ وَ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً.» و در ص 326 گوید: آنچه خواجه علیه السلام می‌فرمود: «إِنَّهُ لِيُغَانُ عَلَيَّ قَلْبِي» تا آخر، یعنی از اختلاط خلق و تبلیغ رسالت و اشتغال به معاملات بشری، هر نفس وجودی می‌زاید و ابر کردار در پیش آفتاب حقیقی می‌آید؛ من به استغفار، نفی آن وجود می‌کنم روزی هفتاد بار.“

و در ص 624 در تعلیقه آورده است که: ”این حدیث در کشف المحجوب هجویری و صحیح مسلم و صحیح بخاری موجود است...“

¹ مجمع البیان، ج 10، ص 569.

شدید، معلوم می‌شود در شما یک خبری هست، یک آثاری، یک علامتی هست. اما اگر گفتید که به‌به! چه عیدی‌ای! خدایا یک هفته مرخصی را دو هفته‌اش می‌کردی اگر تا محرم ادامه‌اش می‌دادی چه می‌شد! اگر این‌طور است پس باید به ما تکلیف شود، باید چوب قانون هنوز بالای سر ما باشد. باید آن سوط¹ و تازیانه برای عمل به قانون هنوز در بالای سر ما باشد. هر وقت دیدید قانون و عدم قانون در ارتباط با ما فرقی نکرد و تفاوتی نداشت چه قانون باشد چه نباشد [آن وقت خبری هست].

به‌طور کلی در همه کشورهای عمل به قانون برای کیست؟! برای حدود نود درصد هست، اغلب مردم افرادی هستند که باید ملتزم به قانون شوند و الاً مطلب این‌طور نیست، نفس به‌دنبال تعلقات خودش و به‌دنبال منویات خودش و به‌دنبال خواست‌های خودش است، چوب قانون را شما از سرش بردارید، هر کسی می‌خواهد باشد، بعد ببینید چند نفر به قانون عمل می‌کنند.

الآن یک جای از دنیا را به من بگویید که قانون را بردارند، یعنی مستقیماً اعلام کنند که آقا از فردا روز چهارشنبه، صبح تا شب هر کسی را کشتی کسی پی شما را نمی‌گیرد، هر مالی را بردی کسی سراغت را نمی‌گیرد، به هر کسی تجاوز کردی کسی پیگیری نمی‌کند، از هر دیواری بالا رفتی و هر کاری کردی مثلاً خانه‌ای را آتش زدی، قانون برداشته شده است، ببینید چند نفر سر جای‌شان می‌ایستند و مثل آدم‌های روز قبل همان کار را انجام می‌دهند که روز قبل بود. بالأخره امتحانش بد نیست! البته باید تمام نیروهای نظامی، انتظامی، کلاه سبز، کلاه سیاه، لباس شخصی و غیرلباس شخصی‌ها، در حال آماده‌باش باشند! لذا کلّ مملکت به هم می‌ریزد! الآن که قانون هست، ببین چه کار می‌کنند، مردم به سر هم چه می‌آورند! یک روز اگر قانون برداشته شود چه می‌شود!

در کتاب می‌خوانم که یک روز چنین قضیه‌ای بعد از جنگ جهانی دوم اتفاق افتاد. می‌گویند که بهترین کشور دنیا برای زندگی الآن سوئیس است، در بهترین کشور دنیا در همین سوئیس یک روز قانون را برداشتند، فقط شش ساعت انجام دادند، ارتش مداخله کرد، پلیس از عهده‌اش بر نمی‌آمد! چند ساعت گذشت تا اینکه توانستند همه را سر جای‌شان بنشانند.

آیا امام علیه السلام در هنگام امامت وقتی که مسئله امامت به او افزوده می‌شود همین دیدگاه ما را نسبت به تکلیف دارد؟! حالا ما با قبلیش کار داریم، به آن موقع کار نداریم که اصلاً آن موقع اصلاً مسئله، مسئله تکلیف نیست، مسئله مصدریت تشریح است. این مسائل برای کسانی که یک مقدار راه رفته باشند، یک مقدار حالی پیدا کرده باشند، یک مقدار از مبانی و معارف برای اینها روشن شده باشد، عادی است؛ آنها دیگر به تکلیف نگاه نمی‌کنند.

(وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّءَا بُرْهٰنَ رَبِّهٖ) ² اگر پروردگار آن (بُرْهٰنَ رَبِّهٖ) را برای انسان روشن کند و حقیقت این ارتباط و تعلق به خود را برای انسان آشکار کند، حضرت یوسف باشد دست از عمل خلاف برمی‌دارد، غیر یوسف باشد دست از عمل خلاف برمی‌دارد، پیغمبرش باشد دست از عمل خلاف برمی‌دارد، افراد عادی باشند دست از عمل خلاف برمی‌دارند، در مقابل، حضرت یوسف باشد به تکالیف عمل می‌کند، غیر حضرت یوسف باشد هم به تکالیف عمل می‌کند. (بُرْهٰنَ رَبِّهٖ)، یعنی همان حیثیت تعلقیه که به‌واسطه خلاف آن جنبه، قطع می‌شود و به‌واسطه انجام ما فیه رضی‌الله‌تعالی، آن حیثیت تعلقیه تثبیت، تشدید و تحکیم می‌شود و این مسئله در آنجا پیدا می‌شود. این به‌اشد وجه و به نهایت مرتبه از شدت و حدت برای امام علیه السلام در همان سنین، متحقق است. بنابراین تکلیف یعنی چه؟! مسئله اصلاً به اینجا کاری ندارد.

بنابراین صحبت در این مسئله به اینجا رسید که قضیه حج میقاتی مربوط به استطاعت می‌شود. وقتی گفتیم که حج به‌عنوان واجب مطلق است، مسئله استطاعت، مقدمه وجودیه برای آن می‌باشد و در

¹ لغت‌نامه دهخدا: تازیانه.

² سوره یوسف (12) آیه 24. حیات جاوید، ص 60:

«اگر آن حقیقت معصیت را که ظلمت و آتش و ابتعاد از حق است نمی‌دید، قطعاً به این عمل زشت اقدام می‌نمود.»

مقدمه وجودیه، تکلیف شارع به آن تعلق ندارد و آن تکلیف، تکلیف عقلی است و خود انسان، مکلف است بر اینکه تحصیل مقدمه وجودیه کند؛ لذا شخص باید از اول زمان بلوغ به دنبال تحصیل مقدمه و تحصیل استطاعت برود. خیلی مسئله مهمی هست، یعنی همان طوری که به دنبال تجهیزیه حرکت می‌کنی، به دنبال تحصیل خانه برای رهن و اجاره حرکت می‌کنی، همان طوری که دنبال پول برای بیع زمین و ساختمان حرکت می‌کنی، باید به همان مقدار و بلکه بیشتر برای استطاعت مکه حرکت کنی نه اینکه تجهیزیه، خانه و رهن تهیه شود، کارگاه هم گرفته شود، پنجاه تا عمه و بنا و کارگر گرفته شود، بعد همه که انجام شد، حالا ببینیم اموالمان زیاد می‌آید یا نمی‌آید، می‌رسد یا نمی‌رسد، حج برویم یا نرویم! اوه اوه! خیلی از [زمان] تکلیف و تعلق به وجوب گذشته است که حضرت آقا تازه به این فکر افتاده‌اند که ببینند حج بر ایشان واجب است یا نه! یعنی شخص بالغ باید به موازات با سیر زندگی، به همان موازات به دنبال استطاعت برای حج، حرکت کند.

تلمیذ: بعد از شیخ انصاری همه فقها جمله شرطیه را مثال می‌زنند و مثلاً می‌گویند که در جمله «إذا دخل الوقت فصلًا»، دخول وقت قید برای وجوب و واجب مشروط است نه وجود و می‌گویند که ظهور دارد.

استاد: إذا دخل الوقت، قید برای وجود است نه قید برای وجوب. وقتی که داریم: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾¹ چطور می‌گویید که نماز قید برای وجوب است؟! یعنی وقتی که شرط باشد شما می‌توانید رفع قیدیّت و شرطیّت کنید. از کجا چنین مسئله‌ای را انسان می‌تواند استنباط کند؟! وقتی که ما ادله دیگری در این زمینه داریم بر اینکه شخصی که نتواند نمازش را در وقت بخواند، باید بعداً قضایش را به‌جا بیاورد معلوم می‌شود وجوب بوده است چون اگر وجوب و امر نباشد قضا چه معنایی دارد؟! شما باید بگویید که یک امری ملاک بوده است و آن امر هم موجود است ولی آن امر مشروط به علم است، این شخص حالا علم ندارد ولی بعداً باید قضا کند. اگر ملاک نباشد دیگر قضا معنا ندارد و لغو می‌شود. مثل اینکه شرط برای نماز آیات برای شما واقع نشود مثلاً در طهران می‌خواهد زلزله بیاید، به شما می‌گویند و یقین هم دارید که ساعت چهار و نیم بعد از ظهر در طهران زلزله می‌آید شما صبح طهران هستید، بلند می‌شوید و به اصفهان می‌روید، نتیجتاً در طهران زلزله را درک نکرده‌اید؛ لذا نماز آیات برای شما واجب نیست چون این دست خود شماست. ولیکن نسبت به صلاة و ادله‌ای که داریم: «الصلاة لا يترك بحال»² و آیه شریفه ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾ این حکم واجب مطلق را پیدا می‌کند. وقتی که واجب مطلق شد؛ بنابراین قیده‌ها، قید وجودی هستند نه وجوبی.

تلمیذ: اینکه اهل تشیع دخترانشان را به اهل تسنن می‌دهند چگونه است؟! استاد: حرام است و اصلاً عقد باطل است.

تلمیذ: در مواردی که آن شخص اهل صدق، وارسته، درستی و پاکی هست و هیچ مورد خلافی از او سر نزده است و ادراکی از مسئله ندارد ولی از نظر علمی نتوانستیم او را قانع کنیم؛ حکم چگونه است؟

استاد: ببینید مطلب بر می‌گردد به اینکه: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾³ همین ملاک در مورد اهل تسنن و تشیع است. بنابراین در مواردی که احساس شود این ازدواج موجب تبدل حال و عقیده خواهد شد که در اغلب موارد به این کیفیت هست، در اینجا اشکال ندارد و در ضمنش هم روایاتی داریم. چند سال پیش بود اتفاقاً راجع به این قضیه صحبت شد. اگر مسئله خلاف باشد، یعنی شرایط حال

¹ سورة نساء (4) آیه 103. انوار الملکوت، ج 1، ص 117، تعلیقه 1:

«نماز (از جانب خدای تعالی) بر اهل ایمان در وقت معین واجب شده است.»

² الکافی، ج 3، ابواب الحيض، باب النفساء، ص 99، ح 4، با قدری اختلاف.

³ سورة نساء (4) آیه 141. معاد شناسی، ج 3، ص 71:

«و هیچ‌گاه خداوند مختصر راه سلطه و تقوی برای کافران نسبت به مؤمنان قرار نخواهد داد.»

و قرائن اقتضا کند که دختر بر پسر تأثیر می‌گذارد، در آن صورت اشکال ندارد، یعنی دختر تأثیر می‌گذارد و داماد را هم شیعه می‌کند؛ لذا برحسب موارد متفاوت است.¹

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

¹ تلمیذ: مثلاً موردی داریم مثل سید علی خان کبیر که مادرش شافعی مذهب است. پس باید انسان بسنجد که نفس کدام غلبه دارد، وقتی شخص صدق دارد ولی اعمال ظاهری را انجام نمی‌دهد در این صورت نباید زیاد سخت گرفت؟
استاد: بله، نباید زیاد سخت گرفت.